

بسیار مهم و مؤثر در پیشرفت انقلاب مشروطیت ایران گشت و آزادیخواهان ایران را تقویت و دلگرم نمود پناهندگان سفارت عثمانی از آن تاریخ به بعد با آزادی بیشتری دست‌بکار مخالفت با دربار باغشاه شدند و سفیر عثمانی و اعضای آن سفارتخانه هم به خلاف گذشته نسبت به متحصنین راه سهریانی پیش گرفتند و در راه رضایت آنان آنچه مقدور بود فروگذار نکردند.

محمدعلیشاه و دربار استبداد چون نتوانستند دولت عثمانی را وادار کنند که پناهندگان را از سفارت بیرون کنند برای بیچاره کردن آنان دست‌بکارها و اقدامات پستی زدند که انسان را دچار حیرت می‌کند از جمله کارهایشان یکی این بود که عده‌ای مارگیر پیدا کرده و پول گزافی به آنها دادند و آنها چندین جعبه پرمار کردند و در نیمه شب به سفارت عثمانی رفته و مارها را در سفارت ریختند.

صبح که متحصنین از خواب بیدار شدند با تعجب دیدند که صدها مار از در و دیوار اطاقها و باغ بالا و پایین می‌روند و بناچار چند روزی کار آن بدبختها مارگیری و مارکشی بود.

بعلاوه صدها سرباز و پلیس اطراف سفارت عثمانی را گرفته بودند و چون کسی می‌خواست به آنجا برود دستگیر و حبس می‌کردند و انواع مصائب نسبت به آنان روا می‌داشتند.

ناگفته نماند که از جمله وقایعی که در سفارت ترکیه پیش آمد و همه مردم را متأثر نمود این بود که مرحوم صدرالعلما که پیشوای متحصنین بود در نیکی فطرت و آزادی عقیده و خیرخواهی نه فقط در میان روحانیون بلکه میان ایرانیها نظیر نداشت چون دوماه بود حمام نرفته بود دستور داد سماور بزرگی را آتش کردند تا استحمام کند بدبختانه در موقعی که برای حمام گرفتن لخت شده بود سماور آب جوش برگشت و تمام بدن پیرمرد ضعیف المزاج را بطوری مجروح و سوزاند که چندین ماه با سختی و درد بستری بود.

بعد از توپ بستن مجلس طولی نکشید که آقا سیدعلی آقا یزدی آمد و شد را با دستگاه استبداد که کرد و برای چند ماهی انزوا اختیار کرد ولی در مجالس خصوصی از اوضاع دولت انتقاد می‌کرد و اظهار عدم رضایت از شاه می‌نمود،

پیوستن  
آقا سیدعلی آقا یزدی  
به مشروطه خواهان

دوستانش می‌گفتند چون آقا سیدعلی آقا از بیدادگرهای محمدعلیشاه ناراضی و منتفر است از او روگردان شده، دشمنانش شهرت می‌دادند که چون به انتظاراتش ترتیب اثر نداده‌اند و به عبارت دیگر او را به بازی نگرفته‌اند دستک شده، بعضی ریشه دلتنگی او را از مخالفتی که با حاجی شیخ فضل الله پیدا کرده بود می‌دانستند، بهر حال علت دلتنگی

و مخالفت آقا سیدعلی آقا هرچه بود و ما امیدواریم که همان علتی که دوستانش می گفتند صحیح باشد. طولی نکشید که علم مخالفت را برضد دستگاه استبدادی بلند کرد و علناً به طرفداری از مشروطیت قیام نمود.

چون این مرد روحانی از نعمت جرأت و جسارت و نطق و بیان برخوردار بود مخالفتش با دستگاه باغشاه بسیار سودمند افتاد بهمین جهت مشروطه-خواهان تهران گرد او جمع شدند و در اندک مدتی حوزه او گرم شد و پیروانی پیدا کرد.

اتفاقاً یک واقعه تأسف آوری در آن روزها پیش آمد که موقع را برای تظاهر برضد محمدعلیشاه و مستبدین مساعد کرد و آن فوت مرحوم حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل بود. این مرد بزرگ روحانی و مرجع تقلید که از همه علمای شیعه محترمتر و مسن تر و از طرفداران مشروطه بود در همان روزها بدرحمت ایزدی پیوست و تمام مسلمان مخصوصاً مشروطه خواهان را متأثر و عزادار نمود. پس از انتشار خبر فوت آن مرحوم، آقای سیدعلی-آقا بدستگیری مشروطه خواهان مجلس ترحیم مفصلی در خانه اش ترتیب داد و چادری برپا کرد و هرروز هزارها نفر در آن مجلس ترحیم شرکت می جستند. در آخر مجلس سوگواری آقا سیدعلی آقا که از توجه مردم و استقبالی که از طرفش تازه اش زده بودند خوشوقت و مسرور بود منبر می رفت و با حسن بیانی که داشت از اوضاع مملکت و دستگاه دولت انتقاد می کرد و از اصول مشروطیت و حکومت ملی و قانون اساسی طرفداری می نمود.

این مجلس ختم که صورت جلسه تبلیغاتی به نفع مشروطه خواهان به خود داده بود و در میان مردم با حسن نظر استقبال شده بود انعکاس شدیدی در باغشاه ایجاد کرد و شاه را نسبت به آقا سیدعلی آقا خشمگین نمود و امر داد که عده ای سر باز به خانه آقا-سیدعلی آقا رفته و چادر را بخواهاند.

با وجود آنکه چادر را خوابانیدند باز فردا مجلس ختم با جمعیت بیشتری تشکیل شد و احساسات پرشور از طرف مردم نشان داده شد. محمدعلیشاه دستور داد که مجلس ختم را بهم زنند و از حضور مردم جلوگیری نمایند.

آقا سیدعلی آقا چون موقعیت خود را خطرناک دید و به او گفته بودند که ممکن است حکم دستگیری از طرف شاه صادر بشود و زندانی گردد و از طرف دیگر نمی خواست از کاری که دست زده بود و از طرف مردم بانیگویی استقبال شده و وجهه ملی بدست آورده بود و در حقیقت دکانی در مقابل حاجی شیخ فضل الله باز کرده بود دست بکشد با مشورت عده ای از مشروطه خواهان و ملامها مخصوصاً آقای میرزا مصطفی آشتیانی بر آن شدند که در یک محلی که مصون از حمله و تعرض باشد رفته و در آنجا علناً و بدون پرده برضد محمدعلیشاه قیام نمایند و هرگاه به یک سفارتخانه ای پناهنده می شدند

نمی توانستند آزادانده منبر بروند و مردم را جمع کنند، بهتر دانستند که بجمعه‌آبه حضرت -  
عبدالعظیم رفته و در آنجا متحصن شوند و راهی را که روحانیون صدر مشروطه اختیار  
کرده بودند در پیش بگیرند.



## تلگرافات سفیر انگلیس

ذیلا تلگرافات سفیر انگلیس سرجان بارکلی به وزیر خارجه انگلیس سرادواردگری را دربارهٔ اوضاع ایران به نقل از کتاب آبی در اینجا می‌آوریم:

وزیر خارجه ایران به من اطلاع داد که شاه در نظر دارد خود یک مجلس شورای ملی تأسیس نماید، من از اینکه شاه از این طریق درصدد است از مواعید خود دوری جوید اظهار یأس نموده و خاطر نشان نمودم که انتخاب اعضا و تشکیل مجلس توسط ملت یکی از خصوصیات هرنوع حکومت مشروطه است و سه نفر از وزرایی که نفوذ و اقتدار زیاد دارند باعث این اوضاع اندوهگین مملکت شده‌اند و بر مجلسی که پیشنهاد شده کنترل تام خواهند داشت و باید سفارتین متفقاً اقدام نمایند و مطالب را صاف و روشن بگویند.

صدراعظم ایران دیروز به من اطلاع داد که شاه بنا بر نمایشی که روز پنجشنبه در باغشاه داده شد دستخطی برای طبع فرستاده و در آن مذکور است که مجلسی که مخالف با اسلام است اعطا نخواهد شد.

کمال لزوم را دارد که بدون فوت وقت من و سفیر روس یادداشتی به شاه بفرستیم و صراحتاً متذکر بشویم و اظهار تأسف بنماییم که شاه مواعید خود را نقض نموده و چنین روش تأسف‌انگیزی گرفته است و به نصایح مشاورین بدخواه گوش داده و به عرایضی که نمایندهٔ احساسات حقهٔ ملت ایران نیست گوش داده است، فقط راهی که برای فرونشاندن انقلاب آذربایجان و رضایت ملت ایران است برقراری مشروطیت می‌باشد.

سپس اضافه می‌کند: دستخط شاه امروز منتشر شد و در آن صریحاً نوشته شده بود که اعلیحضرت بکلی از تأسیس پارلمان منصرف شده است زیرا علما چنین مجلسی را مخالف دین اسلام می‌دانند.

در تلگراف دیگر تذکر می‌دهد که، انقلاب آذربایجان و موفقیت مشروطه خواهان آن سامان موجب خشم و عدم رضایت روسها شده است مخصوصاً از این جهت که

انقلابیون قفقاز با مشروطه خواهان تبریز همدردی و اقدامات مشترک می نمایند.

روزنامه بورس گزت و روزنامه نوویه ورمیا مقالاتی در باب انقلاب آذربایجان نگاشته و در آن مقالات متذکر شده بودند که بواسطه عدم مداخله روسها در آذربایجان و عدم توانایی محمدعلیشاه موقعیت ستارخان محکمتر می شود و هرگاه این وقایع سابقاً روی می داد دولت روس طور دیگر عمل می کرد چنانچه خبوه و خجند و ترکمانیه برای آنکه برقوافل روس حمله می کردند آزادی خود را از دست دادند ولی حالا تجارت روس در آذربایجان خسارت می بیند و اقدامی نمی شود، باید دانست تا کی دولت روس این وضع را تحمل خواهد کرد و خسارات مالی و خسارات سیاسی و از دست دادن نفوذ خود را نادیده خواهد گرفت، سپس اضافه می کند دولت روس مثل یک تماشاچی اوضاع ایران را نگاه می کند و اقدام مؤثری نمی کند.

دولت روس بواسطه رویه باری بهر جهت که در آذربایجان پیش گرفته مقصر است زیرا ممکن است فردا آذربایجان به دست انقلابیون مستقل بشود و ما خود را در کنار یک مملکت انقلابی و هرج و مرج طلب بیابیم و اثرات سوء آنرا در قبال تاتار و قفقاز بکشیم، اگر دولت روس نمی خواهد دولت عثمانی از وضعیت ایران استفاده کند باید بدون فوت وقت راجع به آذربایجان تصمیم بگیرد و آن ناحیه خطرناک را از صورت فعلی بیرون بیاورد و سلطه خود را در آنجا با قدرت برقرار کند.

یکی از اعضای سفارت انگلیس که گویا منشی زاده بود و با  
 سیرزا زین العابدین خان منشی باشی برای نگارنده نقل کرد که  
 یکی از همان روزهای بحرانی ماژراستکس آتاشه نظامی  
 سفارت انگلیس که سپس به مقام ژنرالی نایل شد با حال عصبانی به من گفت این شاه  
 ایران قول و فعلش هردو ناصواب است و به او کمترین اعتمادی نمی توان داشت زیرا  
 پیش از توپ بستن مجلس با ما قول و قرار داد کرده بود که به هیچکدام آن عمل نکرد.  
 سپس چنین نشت روسها از انقلابات ایران فوق العاده عصبانی و ناراضی بودند  
 چون انقلابیون ایران با انقلابیون روسیه رابطه پیدا کرده بودند و بهم کمک می کردند،  
 روسها نمی خواستند به قول خودشان یک کانون انقلاب و فساد در همسایگی کشورشان  
 وجود داشته باشد و می خواستند بهر نحو که ممکن است انقلابات ایران به نفع محمدعلی  
 شاه از میان برود ما هم چون با روسها متحد بودیم و برای سیاست عمومی مجبور بودیم  
 که با آنها همکاری کنیم و رضایت آنها را جلب نماییم و کاری نکنیم که در سیاست  
 عمومی که اهمیت حیاتی برای انگلستان دارد و ما به دوستی و حمایت روسها احتیاج  
 کامل داریم سرباز زنتد و از مارنچش پیدا کنند، این بود که به دوش شرط موافقت کردیم

ماژراستکس  
 چنین می گوید



که آتش انقلاب در ایران خاموش شود و آرامی جای انقلاب و کشمکش ها را بگیرد. شرط اول ما این بود که برای از میان بردن مجلس و انجمنها خونریزی نشود و حتی الامکان به مردم صدمه نرسد و شرط دوم ما این بود که بعد از انحلال مجلس بدون فوت وقت اعلان انتخابات عمومی صادر شود و مجلس دیگری جای مجلس از میان رفته را بگیرد، البته ما هم مایل بودیم که مجلسی که بعداً سرکار می آید افرادش عاقل تر و اعتدالی باشند و برای اینکه دوباره آتش انقلاب روشن نشود از انتخاب افراد انقلابی به نحوی جلوگیری بشود.

محمدعلیشاه هر دو شرط ما را قبول کرد و قول قطعی به ما داد که به عهد خود وفادار باشد ولی این مرد بی حقیقت به عهدی که کرده بود وفا نکرد، اول آنکه جمعی بی گناه را بدون محاکمه کشت و اگر پروتستهای بی درپی ما و سایر دول جلو بی رحمی او را نمی گرفت شاید عده زیادی را از میان می برد، ثانیاً با اینکه مکرر در مکرر قول صریح و وعده داد که اعلان انتخابات را لمضا و منتشر نماید و مجلس جدید را افتتاح کند به قول و وعده خودش وفا نکرد و ما تا امروز از این سرد جز دروغ و دوزویی چیزی ندیدیم.

حقیقت مطلب اینست که یا آنکه روسها در ظاهر با انگلیسها

همکاری می کردند و سفیر روس و انگلیس به اتفاق شاه را

ملاقات می کردند و فشار می آوردند که محمدعلیشاه به قول

و وعده ای که داده وفا کند و مجلس را افتتاح کند ولی در

باطن روسها مطلقاً به گسترده شدن بساط مشروطیت مایل نبودند و نمی خواستند که

مجلس و مشروطیت دوباره در ایران برپا بشود و محمدعلیشاه هم به خوبی بداین

حقیقت پی برده بود و با اعتماد کامل به پشتیبانی باطنی روسها در مقابل ملت و انگلیسها

مقاومت می کرد زیرا دستگاه حکومتی ایران در آن زمان در دست روسها بود و در

حقیقت سفیر روس ولیاخف فرمانفرمای مطلق ایران بودند و پس از یک قرن موفق

شده بودند که دست انگلیسها رقیب دیرینه خود را از کارهای ایران کوتاه کنند.

بعلاوه روسها که از دیر زمانی دینگ طمعشان برای بردن آذربایجان به جوش

آمده بود و می خواستند بهر قیمت که شده آذربایجان را اشغال کنند جنگ میان

مشروطه خواهان و محمدعلیشاه موقع را مناسب برای اشغال آذربایجان از طرف روسها

کرده بود چنانچه عاقبت هم روسها آذربایجان را اشغال کردند و کردند آنچه را که در تاریخ

نظیر آن کمتر دیده و شنیده شده و هرگاه جنگ جهانی اول پیش نیامده و انقلاب سرخ

در روسیه ظهور نکرده و دولت تزاری از میان نرفته بود بطور حتم و یقین نه فقط

آذربایجان بلکه قسمتی از خاک ایران منجمله خراسان و مازندران و کیلان و گرگان از

یک حقیقت

غیر قابل انکار

ایران جدا و ضمیمه روسیه می‌شد.

دیروز وزیر خارجه ایران علاء السلطنه از من ملاقات کرد و گفت متحدالعمال روز یکشنبه شما مخصوصاً نصایح شما راجع به سوء سلوک اطرافیان، شاه بسیار رنجش خاطر پیدا کرده سپس گفت دستخط شاه در جواب تقاضای علما برای این بود که

تلگراف دیگر  
سفیر انگلیس

مجلس مثل مجلس سابق دیگر تشکیل نشود و هنوز شاه بر این عقیده است که مجلسی که مناسب با اوضاع و مخالف شرع اسلام نباشد تأسیس نماید بعد گفت شاه مصمم است هرچه زودتر یک مجلس مشاوره تأسیس کند.

## پناهندگان قلعهک

در زمان استبداد، قلعهک و زرگنده که محل باغ تابستانی سفارت انگلیس و روس بود در تحت حمایت آن دوفسارتخانه قرار گرفته و مردمانی که در آن دو دهکده سکنی داشتند و یا سکنی می کردند از حمایت آن سفارتخانه‌ها بهره‌مند می شدند و مأمورین دولت حق دخالت در امور آن دو محل را نداشتند.

پس از آنکه محمدعلیشاه و عمال استبداد بنای سختگیری را نسبت به مشروطه-خواهان پیش گرفتند و حتی کسانی که تأمین گرفته بودند امنیت و آسایش نداشتند و عده‌ای که پس از چندماه حبس و زنجیر در باغشاه متحصن شده بودند دیگر نمی توانستند در تهران زیست کنند و وسایل مهاجرت بخارج ایران را هم نداشتند و نمی خواستند رسماً در جرگه متحصنین حضرت عبدالعظیم و سفارت عثمانی وارد بشوند، برای اینکه در محل نسبتاً امنی سکنی کنند و تا حدی از تجاوزات مأمورین دولت در امان باشند به قلعهک رفته و هر یک باغی اجاره کرده و در آنجا سکنی نمودند و در نتیجه در اندک زمانی قلعهک یک مرکز مهم فعالیت مشروطه‌خواهان شد و از آنجا توانستند با قشون ملی که در اصفهان و گیلان تشکیل یافته بود رابطه پیدا کنند و اطلاعات لازمه را از اوضاع تهران و قوایی که محمدعلیشاه جمع آوری کرده بود به آنها برسانند و نیز وسایل مسافرت افراد و مشروطه-خواهانی که مایل بودند به اردوهای مجاهدین ملحق شوند فراهم کنند و مهمتر از آنچه گفته شد قوایی در تهران تهیه و تجهیز نمایند که بمحض نزدیک شدن قشون ملی به تهران مسلح شده و بیاری آنان به جنگ بپردازند، طبعاً برای موفقیت در یک همچو امر خطیری یک مرکزی که از دستبرد مستبدین مصون باشد کمال ضرورت را داشت و احتیاط ایجاب می کرد که در خفا و دور از چشم بدخواهان نقشه‌ای که در پیش بود انجام یابد.

از جمله کسانی که در قلعهک سکنی گزیدند یکی مرحوم صنیع الدوله بود که در آنجا باغ تابستانی داشت، دیگری میرزا سلیمان خان بیکده بود که پس از استخلاص از حبس باغشاه چون نمی توانست در تهران بماند در قلعهک باغی اجاره کرد و تاقع تهران خود و خانواده‌اش در آن باغ سکنی داشتند و با سایر مشروطه‌خواهان مشغول فعالیت



بود، حسینقلی خان نواب، حاجی میرزا علی محمد دولت آبادی، مستعان الملک رئیس کمیته جهانگیر که در آینده از آن سخن خواهیم گفت، اسدالله خان ابوالفتح زاده و خانواده و برادرانش، اعتضادالحکما، کریم دواتگر، بستشارالدوله بعد از استخلاص از باغشاه محمدعلی ملک زاده بعد از استخلاص از حبس باغشاه و جمعی دیگر منجمه عده‌ای از ارامنه آزادبخواه.

فعالیت این عده که در قلعه‌ک سکنی کرده بودند برای کاسیابی مشروطیت سهم بسزایی داشت و کمک مؤثری نمود، چنانچه در اندک زمانی موفق شدند صدها نفر را مسلح کرده با هزار زحمت بیاری اردوهای ملی گیلان و اصفهان که در حال تشکیل بود بفرستند و نیز صدها نفر را در تهران مخفیانه مسلح و آماده نمایند تا در موقع وارد کارزار بشوند بالاتر از همه رعبی بود که در نتیجه تبلیغات شدید توانستند در دل مستبدین و کرسی نشینان باغشاه بوجود بیاورند و روحیه آنها را متزلزل نمایند.

آزادبخواهانی که از ایران تبعید شده و یا فرار کرده بودند

به چند دسته تقسیم شدند و هر دسته‌ای یکی از پایتخت‌های بهم را مرکز فعالیت خود قرار داده مبارزه را با دستگاه

### فعالیت مهاجرین

استبدادی ایران آغاز کردند، تقی زاده و چند نفر دیگر به لندن

رفته و به رهبری پروفیسور براون مستشرق معروف و ایران دوست نامی مجمعی تشکیل دادند و جمعی از نمایندگان آزادبخواه مجلس عوام انگلیس وعده‌ای از طرفداران آزادی ایران در آن مجلس عضویت یافتند و به فعالیت پرداختند و سیاست دولت انگلیس را نسبت به ایران ظالمانه اعلام کردند و معاهده ۱۹۰۷ را که با پافشاری انگلیسها منعقد شد ریشه همه مصائب و بدبختیهای ایران خواندند و به دولت انگلیس فشار آوردند که باید در سیاست خود در ایران تجدیدنظر کند و برای اعاده مشروطه و انتخابات مجلس شورای ملی در ایران پافشاری کند و بیش از این راضی نشود که ملت ستمدیده ایران بلعبه هوای نفس یک پادشاه جابر و سیاست مستبدانه روسیه گردد.

مقالات مفصلی در جراید کثیرالانتشار برای منظور فوق به طبع رسانیدند و اعلامیه‌های متعدد منتشر کردند و سر و صدایی در انگلستان به نفع مشروطیت ایران بوجود آوردند از جمله اقدامات مؤثر آن مجمع این بود که با تمام قوا کوشش کرد که دولت انگلیس کمک مالی به دستگاه استبدادی ایران نکند و دربار باغشاه موفق به قرضه‌ای که برای بدست آوردن آن کوشش می کرد نشود، زیرا یقین داشتند که اگر پولی به دست محمدعلیشاه برسد موفق خواهد شد قیام تبریز را از میان بردارد و میلیون آن سامان را شکست بدهد.

مشروطه خواهانی که در پاریس بودند عدهشان زیادتر از سایر نقاط و مجامعشان

پرسروصداتر بود، بیش از پنجاه نفر از کسانی که به مشروطه خواهی معروف بودند و زحماتی در آن راه کشیده بودند در پاریس جمع شده بودند، یکمده از شاهزادگان و اعیان هم که مشروطه خواه نبودند ولی چون دشمن محمدعلیشاه بودند مثل ظل السلطان و جلال الدوله و علاءالدوله با مشروطه خواهان هم صدا شده بودند و تاحدی به آنها یاری می کردند، مهاجرینی که در انگلستان و فرانسه بودند با مراکز ملی ایران رابطه داشتند و آنها را به پایداری و مقاومت تشویق می کردند و نمایندگان هم از طرف خود به تبریز و گیلان فرستادند و نیز با انجمن سعادت اسلامبول تماس تلگرافی داشتند و یک هم آهنگی میان این مراکز ملی موجود بود، کلیه مجامع مذکور با روحانیون نجف رابطه داشتند و احکام و دستورات مراجع تقلید به وسیله انجمن سعادت به نقاط مختلفه ایران می رسید.

معاضد السلطنه که یکی از مشروطه خواهان پاکدامن و با ایمان بود و تا آخر عمر هم تقوای سیاسی خود را حفظ کرد و سرپرشور و روحی متعصب در راه مشروطه خواهی داشت به خیال افتاد روزنامه صوراسرافیل را در پاریس منتشر کند و در این راه زحمت بسیار تحمل کرد ولی متأسفانه مقامات دولتی فرانسه با نشر آن روزنامه موافقت نکردند و معاضد السلطنه مجبور شد برای نشر روزنامه مذکور به سوئیس که یک کشور آزاد در تمام معنی کلمه بود برود و در آنجا روزنامه صوراسرافیل را منتشر کند این بود که به سوئیس رفت و با دستیاری چند نفر از مشروطه خواهان به نشر آن نامه ملی همت گماشت و موفق شد که چند نمره با همان سبک و مسلکی که روزنامه مذکور داشت منتشر نمایند و مجاناً به تمام نقاط ایران بفرستند.

از جمله کارهایی که معاضد السلطنه در سوئیس کرد این بود که یک تابلونقاشی که در آن ملك المتكلمين در روی کرسی خطابه قرار گرفته مشغول سخنرانی است و اکثر پیشوایان مشروطه ایستاده و نشسته و به خطابه او گوش می دهند تهیه کرد و عکسهای متعدد از روی آن برداشت و برای مجامع مشروطه خواهان فرستاد، این تابلو که به دست یک نقاش ماهر کشیده شده کمال دقت را در شباهت اشخاص به کار برده بود.

بطوری که میرزا کریم خان رشتی و معاضد السلطنه نقل می کردند، نین رهبر آزادیخواهان روسیه در آن زمان در سوئیس می زیسته و با آنان آشنایی پیدا کرده و توصیه هایی به مراکز آزادیخواهان روسیه برای تقویت و معاضدت انقلابیون ایران نموده و در روزنامه ای که در سوئیس به مدیریت خود منتشر می نمود مقالاتی چند راجع به مشروطیت ایران و همکاری دولت مستبد ایران با دولت تزاری و مظالم روسها در ایران و فجاج اعمال محمدعلیشاه منتشر نمود.

یکی از کارهای مهمی که در پاریس شد و ما در موقع خود به تفصیل خواهیم



نگاشت تهیه قیام ایل بختیاری به قیادت سردار اسعد که آن زمان در پاریس می‌زیست برضد دستگاه استبدادی باغشاه بود. ناصرالملک در آن زمان در پاریس می‌زیست و با آنکه همیشه با احتیاط زندگی می‌کرد و رویه محافظه‌کاری را از دست نمی‌داد و در مجامع و محافل که مهاجرین داشتند کمتر حضور پیدا می‌کرد به واسطه اطلاعات عمیقی که در سیاست اروپا مخصوصاً انگلستان و آشنایی که با بعضی از رجال مهم انگلیس داشت اندرزها و راهنمایی‌هایش فوق‌العاده سودمند بود و وجود او یک تکیه‌گاه معنوی و یک ناصح عاقل و مطلع برای مشروطه‌خواهان بود.

از جمله مهاجرینی که به نیکی باید از آنها نام برد و زحماتشان را تقدیر کرد مسازندوله رئیس مجلس شورای ملی - میرزا محمد صادق طباطبائی - دکتر اسماعیل - خان امیر الملک حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی - میرزا علی اکبرخان دیخدا - معاضد - السلطنه و معتمد خاقان شکرالله خان بودند و از جمله کسانی که وجودش سبب بالاترین خطر و بدبختی برای مشروطه شد و در آن زمان در پاریس می‌زیست و همه انتظار داشتند که با ثروت زیاد و پول وافر که در بانکهای اروپا داشت مساعدت و کمک مالی در راه نهضت مشروطیت به مردم تبریز خواهد نمود ظل السلطان بود ولی آن مرد نظر تنگ با اینکه سبکسرانه آرزوی تخت و تاج ایران را در دل می‌پرورانید و خیال می‌کرد که هرگاه مشروطه خواهان محمدعلیشاه را از میان بردارند ممکن است به آرزوی خود برسد کوچکترین کمک مالی به مشروطه خواهان تبریز که با کمال تنگدستی با دشمن بی‌رحم در جنگ و ستیز بودند نکرد.

بیدادگرهای روزافزون عمال استبداد و فشاری که به مردم

تحصن و شهادت  
میرزا مصطفی آشتیانی

وارد می‌شد مخصوصاً انجام گسستگی اوپاش در شهر تهران که هر شب به سلامتی شاه اسلام پناه عرق می‌خوردند و عریبه می‌کشیدند مردم را به جان آورده بود و از طرف دیگر فتوحات مشروطه خواهان تبریز روزنه امیدی در دلها بوجود آورده بود و امیدوار شده بودند که مشروطه برای همیشه نمرده و بزودی با جراحات زیادی که برپیکرش وارد آمده پیا خواهد خاست. این بود که جمعی به قیادت آقا سید علی آقا یزدی و آقا سید مصطفی - قنات آبادی و آقا میرزا مصطفی آشتیانی وعده‌ای از وعاظ و طلاب بر آن شدند به حضرت - عبدالعظیم رفته تحصن اختیار کنند و در آن حصن حصین علم مخالفت را برضد محمد - علیشاه بلند نمایند این فکر لباس عمل پوشید وعده زیادی در حضرت عبدالعظیم گردهم جمع آمدند روزها وعاظ به منبر می‌رفتند و مردم را به یاری مشروطه و آزادی دعوت می‌کردند. این متخصصین با کسانی که در سفارت عثمانی پناهنده شده بودند و با پناهندگان قلهک در تماس بودند و نیز با انجمن آذربایجان رابطه داشته و چند نفر را به زحمت به



آن سامان روانه کردند.

در بیان مردانی که در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند میرزا مصطفی-آشتیانی سرپرشوری داشت و در تدبیر و کاردانی قدرت بسزایی از خود نشان می داد و در حقیقت محور عملیات خصمانه شدیدی برضد محمدعلیشاه شده بود، مرحوم آقامیرزا-مصطفی بطوری که در جلد اول این تاریخ نگاشتیم از عنفوان جوانی رغبت به سیاست داشت و جنبه سیاسی اش برجسته روحانیتش غلبه داشت. و از طلوع مشروطیت به طرفداری از امین السلطان اتابک برضد عین الدوله قیام کرد و به جرگه مشروطه خواهان پیوست.

در این زمان هم طولی نکشید که تأثیر وجودی و لیاقت ذاتی و کاردانی خود را نشان داد و مصدر کارهایی شد که محمدعلیشاه را نگران کرد. آن شاه بیدادگر که ریختن خون بی گناهان برایش مثل آب خوردن بود کمر قتل مرحوم میرزا مصطفی را بست و تصمیم به کشتن او که گناهش طرفداری از مشروطه و مخالفت با ظلم و ظالم بود گرفت و مفاخر الملک حاکم تهران را مأمور کشتن او نمود.

مفاخر الملک هم با عده ای او باش به حضرت عبدالعظیم رفت و در نیمه شب چون دزدان نامردانه آن مرد را با گلوله کشته و عموم مشروطه خواهان را عزادار کرد. از کشته شدن مرحوم میرزا مصطفی نتیجه ای عاید محمدعلیشاه نشد و گرچه او یک حریف سرسخت خود را از پای در آورد ولی در مقابل شهادت آن مظلوم نه فقط آزادخواهان را سرعوب نکرد بلکه کینه محمدعلیشاه در دلها صد چندان شد و برای از میان بردن او مصمم تر از پیش شدند و بیش از پیش دست به فعالیت زدند.

جناب آقای دکتر مهدی ملک زاده، بنا بفرموده، مشاهدات خود را درباره فعالیت اسمعیل خان شهید در زیر یادداشت و تقدیم می دارد.

زندگانی و شهادت  
اسمعیل خان بقله  
اسمعیل بهادر

اسمعیل خان شهید اهل آذربایجان در سال ۱۳۲۷ قمری حدود

سی تاسی و پنج سال داشته است و یکی از افسران کشیکخانه مظفرالدین شاه بود و پس از فوت مظفرالدین شاه داخل جرگه مشروطه خواهان و عده کارمندان انجمن آذربایجان شده و اغلب اوقات در مجالس سخنرانی ملک المتکلمین و سید جمال شهید حاضر و در دفاع مجلس شرکت داشته است. پس از بمباران مجلس، رهبران و راهنمایان و سرشناسان مشروطه خواهان شهید و گرفتار و فراری و پنهان شدند.

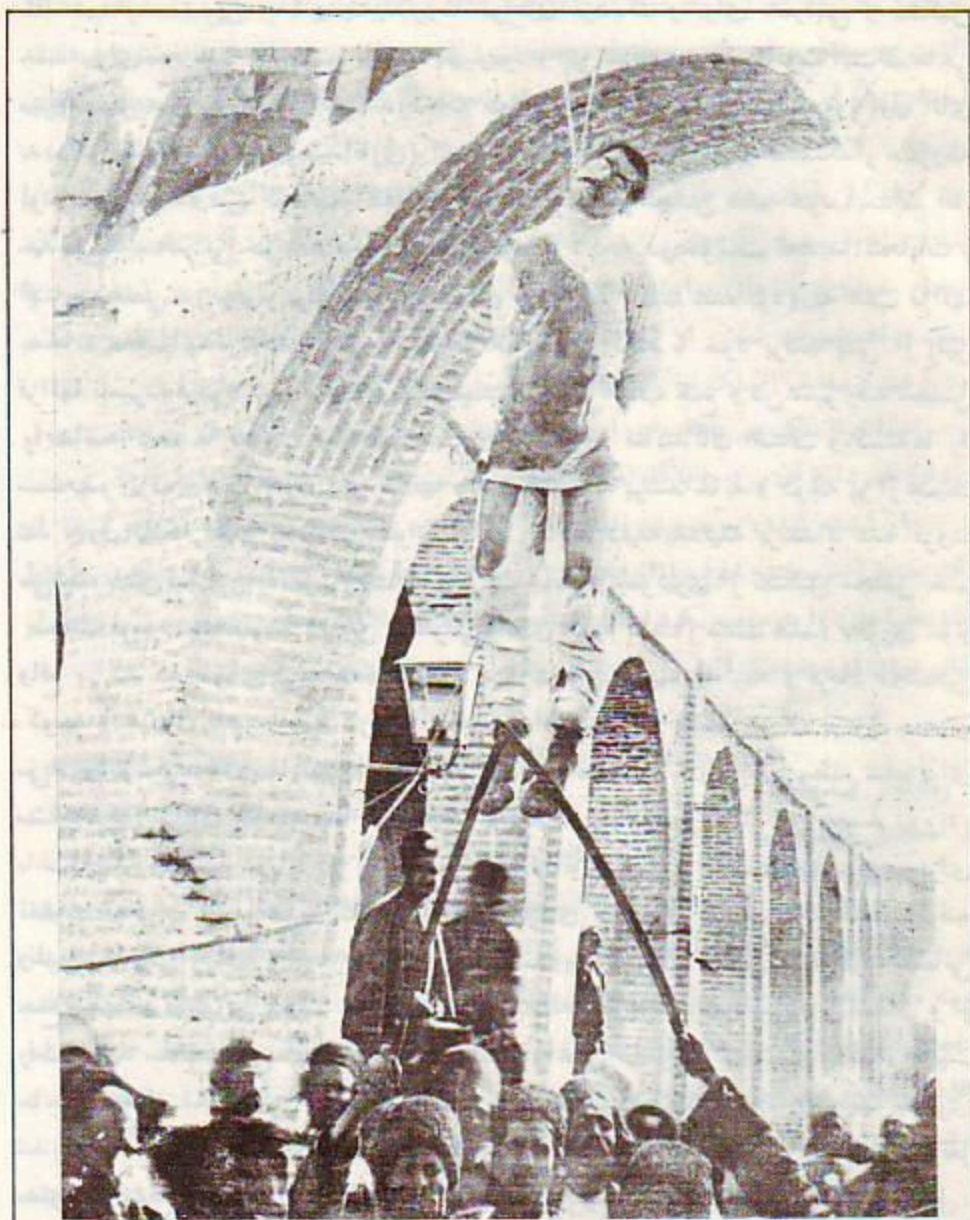
در نتیجه قیام عمومی و نهضت تبریز برای افتتاح مجلس و برقراری مشروطیت چون مقرر بود در مدت شش ماه پس از بمباران مجلس تجدید انتخاب و افتتاح مجلس به عمل آید لذا محمدعلی شاه دستور تشکیل جلسه ای بدنام تهیه مقدمات انتخابات در

باغشاه صادر نمود، مجلس نامبرده از عده‌ای علما و اشراف و تجار در باغشاه تشکیل و رأی خود را در مخالفت با تجدید انتخابات و افتتاح مجلس با تنظیم صورت مجلس به‌شاه عرض و اعلام نمودند.

چون آقای سیدضیاءالدین طباطبائی به‌آزادبخواهان ملحق شده بود و آقا سیدعلی- آقا هم از مستبدین جدا و به‌مشروطه‌خواهان نزدیک و برای همراهی و تشکیل جلسه برای مخالفت با مجلس باغشاه مهیا بود و این موقع مصادف با فوت آیت‌الله حاجی میرزا حسین حاج میرزا خلیل شد، در خانه معظم‌الیه مجلس ختم برپا و روز اول آقای بدیع‌الواعظین (مشهور به سیداناری) که یکی از واعظین فداکار و خدمتگذار مشروطه بود نطق کرده و متذکر شدند که فردا قبل از ظهر در مجلس ختم خود آیت‌الله آقا- سیدعلی آقا سخنرانی خواهند فرمود (بطور محرمانه لایحه در خواست تجدید انتخابات و افتتاح مجلس در چلووار برای سهر و امضای مردم نیز تنظیم شده بود) که شب قزاقها به‌خانه معظم‌الیه ریخته چادر را جمع و حمل قاطر کرده با خود بردند پس از رفتن قزاقها نامبرده فرمود فردا بدون ترس و چادر در جلو آفتاب جمع و من سببر رفته مجلس را خاتمه دهم با فعالیت چند نفر شب و صبح زود نمایندگان اصناف و دسته‌ها را مستحضر کرده و قبل از وقت که قزاقها به‌محوطه خانه برسند خانه و کوچه پر از جمیت شد بدون اینکه اعتنا به‌گردش سواره قزاقها نمایند دقیقه‌به‌دقیقه بر تعداد عده افزوده می‌شد، ناطق قبلادرباره فوت آیت‌الله و بردن چادر و جلوگیری از تشکیل مجلس ختم صحبت فرموده مخصوصاً در بین سخنرانی (ادای کلمه داد از دست ظلم) بطوری مؤثر واقع می‌شد که صدای گریه عده داخل عمارت و پشت‌بام با گریه و فریاد مجتمعین کوچه و خیابان ناصر خسرو در هوا پیچیده به اطراف بازار رسیده هر آن بر عده جمعیت می‌افزود (نمایندگان سفارتخانه‌ها و مخبرین روزنامه‌های خارجی نیز مطلع شده برای مشاهده در خیابان حضور پیدا کردند) در نتیجه دولت مجبور به تشکیل جلسه دوم در باغشاه شده و جلسه دوباره نیز رأی جلسه قبلی را تأکید نمود و مشروطه‌طلبها هم برای تعقیب مبارزان ناچار شدند که آقا سیدعلی آقا یزدی با عده‌ای به حضرت عبدالعظیم رفته و عده‌ای دیگر از علما و تجار و نمایندگان پیشه‌وران به‌حال تحصن در سفارت عثمانی جمع شدند و مأمورین دولت اطراف حضرت عبدالعظیم و سفارت نامبرده را اشغال و از رفت و آمد ممانعت می‌کردند و اضافه بر اشتداد عمل مأمورین دولت و قزاقها، فعالیت حاجی اسمعیل مغازه بین تجار و اصناف و سردسته‌های برزن‌ها و روضه خوانها بطوری شدید بود که مشروطه‌خواهان را مجبور کرده بود اجتماع خود را بیشتر از سه نفر ممنوع و سوق راه رفتن هم فاصله بین هرسه نفر را چهل متر معمول نمایند. در مقابل، تحصن که عده پیشوایان و رهبران را از فعالیت انداخته و از طرفی تعداد متحصنین ویژه داخل سفارت خیلی کم شده بود در درجه یکم ازدیاد عده متحصنین از حیث



قابل توجه بودن و دوم تعطیل بازار و اجتماع در مساجد مورد لزوم قرار گرفته بود، اسمعیل خان بین متحصنین و نمایندگان پیشه‌وران و اصناف بازار و سن بین دانشجویان مدارس دارالفنون و سیاسی برای ابلاغ احکام پیشوایان دین از جمله آیت‌الله خراسانی و علمای نجف و تهران و افزودن بر تعداد پناهندگان مأسور بودیم و معیار شناسایی ما



بدار زدن بکه آزاد بخواجه ( دروازه باغشاه: جسد اسمعیل خان )



در مورد اعتماد به افراد بر عمل و ایمان و پشتکار و رشادت و شجاعت و مردانگی آنان قرار می‌گرفت.

شهید ناسبرده اضافه بر صفات مذکوره در بالا تجربه و پشتکار فوق العاده در انجام امور مرجوعه داشته و با بردن نمایندگان پیشه‌وران و اشخاص نامی با ملبوس مبدل از خارج به داخل سفارت و افزودن بر تعداد آنها فعالیت خود را در عرض چهارماه به ثبوت رسانیده و معروف شده بود، در همین موقع در سه راه سمسارها یک نارنجک بدون اینکه تلفات و خساراتی برساند از طرف اشخاص نامعلوم پرتاب شد و ما شب آن روز منزل یکی از دوستان رفته صبح طلوع آفتاب در حین بیرون آمدن از در، ناسبرده گفت روز دوشنبه اول صفر روبرو با سگ و آخوند (یکنفر معمم و یکسگ در عبور دیده می‌شد) شدیم خدا رحم کند. مستقیم به سرای نبش چهارسوق بزرگ که ناسبرده جای ملاقات با سیرزا باقرخان تنکابنی قرار داده بود رفته پس از کمی مکث و ملاقات ناسبرده دو نفر در جلو و من با فاصله مقرر عقب بسمت بازار بزازها براه افتادیم، دور دو نفر را در جلو تیمچه حاجب الدوله عده‌ای قزاق و مأمورین ظهیردیوان (که سمت ریاست شهربانی آن روز را داشته است) که قبلاً در پناهگاه مهیا بودند احاطه و دستگیر نمودند. من هم به چهارسوق کوچک رسیده بودم، با دیدن وضع بد کوچه مابین بازار کفشدوزها رفته بلکه بتوانم با اجتماع کفاشها در جلو بازار یا سبزه میدان به نجات آنها موفق شویم چون زود بود کفاشها نیامده بودند با حال بیچارگی به سبزه میدان رسیده دیدم بر عده قزاقها افزوده جلو وزارت کشور (آنروز تقارخانه و محل اجتماع فراشهای شاهی بود) می‌برند و هرآن بر تعداد قزاقها و سایر مأمورین در خیابانها و بازار مخصوصاً اطراف سفارتخانه‌ها (مراقب بودند مردم آمد و رفت با سفارتخانه نداشته و نگران بودند ممکن است در نتیجه سختگیری به سایر سفارتخانه‌ها نیز پناهنده شوند) افزوده و مزاحمت مردم را فراهم می‌نمودند و من هم ناچار برای اندیشه و اتخاذ تصمیم خانه سیرزاهادی دانشجوی دارالفنون رفتم، ظهر ناسبرده با حال گریان مراجعت مقابل پرورش گفت اسمعیل را بدار کشیدند، برادرش که نام او هم اسمعیل است (منهم اعدام آن شهید و شهیرت اعدام خود را بعوض در بین دانشجویان مستحضر شدم) خبر بودن من در داخل اطاق را داد و پس از گریه و تأثر و صرف نهار خروج اینجانب را از خانه ممنوع و از مادر و برادر خود خواهش و تأکید جلوگیری از خروج من نمود و فردای آن روز آقای سید محمدعلی تهرانی را با یک دست لباس و عمامه مشارالیه با خود آورد لباس مرا با آن لباس مبدل هر دو نفر از توقف در آن خانه تأکید کرده و جریان را بطور زیر اظهار نمود که با اطلاعی که رسیده یکنفر با گزارش جریان صورت عده‌ای را به ظهیرالدیوان تسلیم کرده و مأمورین برای گرفتاری آنها در داخل و اطراف شهر برگزیده شده و آقای سید ضیاءالدین طباطبائی هم در سفارت بلژیک پناهنده شده، بطور شدید بر مراقبت افزودند که گرد آمدن

سه نفری حتی حرف زدن و خروج از شهر به شهر دیگر نیز مشکل شده است با اتخاذ تصمیم و کمک چهار نفر از رفقا که دونفر نامبردگان با ایمان و پاکی و تحمل زحمات از ما جدا و به رحمت ایزدی پیوسته‌اند و آقای میرزا حسن پیرایش و حاجی محمد کاظم - جوهری تجار نامی و باسرف که زنده هستند یک‌ماه در خانه نامبرده اولی و در حدود سه‌ماه منزل پیرایش پنهان و کمک نمودند تا اردوی ملی به قزوین وارد و آقای شرف‌الدوله کلانتر تبریزی به حکمرانی شهر نامبرده انتخاب و روز حرکت معظم‌الیه سید محمدعلی صبح آمد، باتفاق به عمارت میرزا سلیمان خان می‌کده که از پیشوایان و رهبران با ایمان و درست و پاک آزادیخواهان تا آخر عمر خود بود رفتیم، با گفتگوی قبلی معظم‌الیها لباس خود را تبدیل، منتظر آمدن حکمران، بنام خدا حافظی با آقای می‌کده یک‌ساعت بودیم که نامبرده رسید اینجانب را با کالسکه خود به قزوین برد و با اردوی فاتح ملی به تهران مراجعت نمودیم.

خوانندگان این تاریخ بخاطر دارند که چون نهضت مشروطه در ایران برپا شد جمعی از آزادیخواهان شیراز برضد مستبدین که خانواده قوام شیرازی در رأس آنها قرار گرفته بود قیام نمودند و مستبدین برای قلع و قمع کردن مشروطه‌خواهان

قیام آقا سید  
عبدالحسین لاری

دست به کشتار زدند.

آقا سید عبدالحسین لاری با جمعی به یاری مشروطه‌خواهان به شیراز آمد و در جنگهایی که میان مستبدین و مشروطه‌خواهان پیش آمد شرکت نمود و فداکاریهای بسیار کرد و در تقویت انجمن ملی فارس مساعی بسیار بکار برد و تا زمانی که مجلس به توپ بسته شد در شیراز بود و چون دیگر نمی‌توانست در آن شهر زیست نماید راه‌لار را پیش گرفت و چندی ساکت و منزوی بود ولی همینکه از قیام ملت تبریز و تحصن مردم تهران در سفارت عثمانی برضد دولت استبدادی مستحضر شد جمعی از آزاد مردان را دور خود جمع کرد و علم مشروطه‌خواهی را در آن سامان بلند نمود و به تبلیغ نواحی اطراف پرداخت و طولی نکشید که یک قسمت مهمی از فارس را طرفدار مشروطه کرد و به یاری خود قیام داد و قوه‌ای مسلح از مجاهدین تشکیل داد و تلگرافاتی به علمای نجف و تبریز مخابره نمود و آماده بودن خود را برای فداکاری در راه مشروطه و آزادی ملت اعلام نمود و محمدعلیشاه را تهدید کرد که اگر فوراً در مقام استرضای خاطر مشروطه‌خواهان و تأسیس مجلس شورای ملی بر نیاید خاک شیراز را اشغال خواهد کرد و پیروانش را در خاک و خون خواهد کشید.

بطوری که خواهیم نگاشت این روحانی غیرتمند که از نیروی شجاعت و استقامت فکر بهره‌مند بود تا زمانی که محمدعلیشاه بر تاج و تخت ایران تکیه داشت بی‌انگشت و



سباززه را با طرفداران استبداد و قوای دولتی ادامه داد و جنگها کرد و شجاعت و از خود گذشتگی ها نمود تا اینکه شاهد مقصود را در برگرفت و به برقراری مشروطه و مجلس نایل شد.

تشکیل مجامع مشروطه خواهان ایران در کشورهای متمدنه و  
 تبلیغات شدید مهاجرین آزادیخواه بر ضد دستگاه استبدادی  
 ایران و انتقادات روزنامه های سمالک آزاد از اوضاع ایران  
 محمدعلیشاه را به خیال انداخت که در مقابل، اشخاصی را  
 به کشورهای بیگانه فرستاده و در مقابل دستگاه تبلیغاتی مشروطه خواهان به سباززه  
 بپردازد و اثر عملیات آنها را در مجامع مؤثر دنیا خنثی و بلا اثر کند.

**علاءالملک  
 در پترسبورگ**

چون میدان تاخت و تاز مستبدین، کشور پهناور روسیه استبدادی بود بهتر دید که  
 پترسبورگ را مرکز فعالیت ضد ملی قرار بدهد و برای اینکار علاءالملک مستبد و کهنه -  
 پرست را که در زمان سفارت کبرایش در اسلامبول میرزا آقاخان و روحی و خبیرالملک را  
 دستگیر کرد و به ایران فرستاد و خون آن بی گناهان را به گردن گرفت انتخاب نمود و  
 اعتبار کافی هم برای مخارج تبلیغاتی در اختیارش گذارد.

این پیرمرد کهنه کار مستبد پس از آنکه به پایتخت روسیه رسید بنای دید و  
 بازدید را با وزرا و معاریف روسیه گذارد و مقالاتی در روزنامه های معروف طرفدار رژیم  
 استبداد و از کان دولت تزاری منتشر کرد و از مدح و ثنای ارباب خود چیزی فروگذار  
 نکرد. گزافگویی این پیرمرد ناشی بجایی رسید که حتی محافل استبدادی روسیه هم او را  
 به باد مسخره و استهزا گرفته و لطایفی چند در اطرافش گفته و نوشتند که مدتی نقل  
 مجالس اریستوکراسی روسیه بود.

علاءالملک پس از دید و بازدیدهای بسیار با رجال روسیه و نشر مقالات بخيال  
 افتاد که دامنه تبلیغات استبدادی را توسعه داده و به قول مردظریفی دنیای متمدن و  
 آزادیخواه مخصوصاً کشورهای آزاد اروپا را تحت تأثیر قرار بدهد و امواج تبلیغاتی  
 به اقصی نقاط عالم بفرستد و دنیا را بر ضد مشروطه طلبهای ایران به نفع دربارگردون مدار  
 محمدعلیشاه برانگیزد.

برای رسیدن به مقصودی که در مغزش می پروراند خیال کرد بهترین راه اینست  
 که با سفرای کبار و وزرای مختار کشورهای متمدن و سمالک بزرگ مقیم سن پترسبورگ  
 ملاقات و تماس گرفته و با فصاحت بیان و اطلاعات وسیعی که از اوضاع ایران داشت  
 آنان را مسحور گردانیده تا در دربارهای کشور خود به نفع محمدعلیشاه و ریشه کن  
 کردن افکار نوین در ایران اقدام نمایند، برای اجرای این نقشه عاقلانه یا بهتر بگوییم  
 مبتکرانه شروع بدادن مهمانیها و ملاقاتها و دعوتها نمود.



علاءالملک بیشتر از همه در تسخیر سفیر کبیر انگلستان و سفیر کبیر فرانسه که هر دو نماینده بزرگترین ملل مشروطه و جمهوری جهانی بودند و کشورشان کانون فعالیت مهاجرین مشروطه خواه از تهران تبعید شده و یا فراری بود، کوشش می نمود و هر چند روز به وسیله ای آنها را ملاقات می کرد و از آنها مهمانیهای مجلل می نمود. این دو سفیر نه از بزرگترین سیاستمداران عصر خود بودند در دربار امپراطور روسیه مقام و منزلت و نفوذ بسیار داشتند و چون آن زمان جنگ با آلمان در پیش بود دولت انگلیس و فرانسه کوشش بسیار می کردند که نفوذ خود را در دستگاه دولتی روسیه بیش از پیش محکم و پایدار نمایند و از نفوذ دولت آلمان که در آن زمان قدرت بسیاری در اروپا پیدا کرده بود و روسیه مخصوصاً امپراطور از آن بیمناک بود بکاهند. «پالوویک» سفیر کبیر فرانسه که بعلاوه مقام سیاستمداری یکی از محققین بزرگ عصر خود بود و عضویت آکادمی فرانسه را داشت و فوق العاده مورد اطمینان و احترام امپراطور روس بود در سه جلد قطور تاریخی که از اوضاع آن روز روسیه نگاشته صفحاتی چند از احوال و موقعیت ایران به رشته تحریر در آورده که هرگاه فرصتی در پیش بود خالی از فایده نمی دانستیم که برای آنکه خوانندگان این تاریخ بهتر پی به عمق حقایق و روح مسائل ببرند ترجمه نموده در دسترس آنان بگذارم.

سفیر کبیر انگلیس هم یکی از مهمترین رجال سیاسی انگلستان و مطلع ترین سیاستمداران اوضاع خاورمیانه بود و چون کلیه قضایای خاورمیانه مخصوصاً ایران در پایتخت روسیه حل و فصل می شد چنانچه معاهده شوم ۱۹۰۷ به دست همین دو سفیر در پترسبورگ تهیه و به امضا رسید، این رجال نامی و مطلع را به سمتهای مذکور انتخاب کرده بودند، شک نیست که سفیر انگلیس که سررشته سیاست عالی انگلستان را در خاورمیانه در دست و با تمام دنیا و مرکز وزارت خارجه انگلیس دائماً در تماس بود هزار بار بیش از جناب علاءالملک از اوضاع ایران و آنچه در آن سامان می گذشت اطلاع داشت و حرفهای نماینده شاهنشاه عظیم الشان و قدر قدرت ایران که در آن موقع جز آلت دست سفیر روس و سرهنگ لیاخف رئیس قزاقخانه چیز دیگری نبود تا چه اندازه مسخره آمیز و بی پایه و مایه بنظرش می رسید و وقتی که علاءالملک برای تسخیر کردن چنین مردی به زبان ترکی آذربایجانی داد سخن می داد در قیافه و چشمها و در گوشه لبهای سفیر انگلیس چه آثاری مشاهده می شد.

خوشبختانه پس از چندی همان تأثرات و احساساتی را که ما می خواستیم از قیافه سفیر کبیر انگلیس درک کنیم به وسیله نولک قلم خود او در جراید انگلستان منعکس شد و سفیر کبیر انگلستان با یک لحن مخصوص مذاکراتی که نماینده فوق العاده شاهنشاه ایران و قبله عالمیان با او کرده بود نه به یک لمدی بیشتر شباهت داشت در جراید شیراز انتشار ندادن منتشر نمود و چون حرفهای نماینده شاهنشاه بدرجه ای مضحک و

دور از حقیقت و اطلاع بود، بعضی از جراید معروف فرانسه و سوئیس برای تفریح و سرگرمی مردم آن مقالات را اقتباس و منتشر نمودند.

میرزا رحیم خان ناسی که لقبش را فراموش کرده‌ام و گمان می‌کنم مصباح السلطان یا مصباح الممالک با مصباح خاقان لقب داشت و در آن جلسات حضور داشته و شاید مترجم میان علاء الملک و سفرای کبار بود، می‌گفت که علاء الملک چون اسم محمد علی‌شاه را می‌برد کلمه قبله عالم را هم بدو اضافه می‌کرد و منبهم مجبور بودم آن کلمه را برای سفرای کبار فرانسه و انگلیس ترجمه کنم.

نگارنده این تاریخ متن مقالات سفیر کبیر انگلستان را در همان زمان که تا امروز بیش از چهل سال است در جراید اروپا خواندم ولی متأسفانه در این موقع که به نگارش این تاریخ پرداخته‌ام حافظه‌ام یاری نکرد آنچه را که در چهل سال قبل را خوانده‌ام روی کاغذ بیاورد و نیز کوشش بسیار کردم روزنامه‌های چهل سال قبل را بدست بیاورم و عین نگارش سفیر انگلیس را ترجمه نموده بنظر خوانندگان این تاریخ برسانم ولی سعی من بی‌نتیجه ماند و دسترسی به آن جراید و مقالات پیدا نکردم اینک در چند سطر مفهوم و ملخص گفته‌های نماینده محمد علی‌شاه و سفیر کبیر انگلستان را در اینجا می‌نگارم.

نماینده کهن سال شاه ایران مدتی در اطراف اوضاع سیاسی دنیا با من صحبت کرد و حتی دامن صحبت را به شرق اقصی و جنگ روس و ژاپن کشید، سپس به اوضاع ایران پرداخت و مدتی وقت مرا صرف حمد و ثنای محمد علی‌شاه کرد و از عدالت پروری و رحمت و شفقت او و علاقه‌مندی او بدین اسلام و دوستی با دولت انگلیس سخن گفت، سپس گفت ملت ایران مسلمان است و مشروطه مخالف دین اسلام است بهمین جهت ملت ایران طالب مشروطه نیست و کسانی که مشروطه و آزادیخواهند کافر و باپی هستند والا مسلمان خالص دشمن مشروطه است در ضمن بیاناتش از دادن نصایح و اندرز به من و دولت انگلستان خودداری نکرد.

و گفت هرگاه دولت انگلیس به محمد علی‌شاه کمک کند خدمت بزرگی به استوار ماندن تخت و تاج انگلستان کرده است و بالاترین کمک و مساعدتی که دولت انگلیس به پادشاه ایران باید بکند اینست که اولاً دولت انگلیس مبلغ معتابیهی به محمد علی‌شاه قرض بدهد تا بدان وسیله شاه بتواند سرو وضعی به اوضاع دربار بدهد و با تمویت قشونی که به ریاست عین الدوله به آذربایجان فرستاده آتش فتنه‌ای که اهالی تبریز برپا کرده‌اند خاموش کند.

دوم آنکه تک عده فراری و انحراف به انگلستان رفته‌اند و در آنجا بر ضد شاه مقالاتی می‌نویسند و تطهیر می‌کنند. دولت انگلیس بدین احترام شاه آنها را از خاک انگلستان



بیرون کند.

سوم اغلب این مردم بی دین که طالب مشروطه هستند و از آزادی دم می زنند خیال می کنند دولت انگلیس هم با نیت آنها همراه است، شما کاری نکنید که دولت انگلیس مخالفت خودش را با مشروطه شدن ایران رسماً اعلان کند و دیگر به شاه برای تأسیس مجلس فشار نیاورد.

ساعاتی که نماینده شاه صحبت می کرد من همچنان ساکت و خونسرد به حرفهای او گوش می دادم و کلمه ای به زبان نیاوردم پس از اینکه بیاناتش تمام شد و شاید در دل امیدوار بود بلکه یقین داشت که سرا به آنچه گفته قانع کرده و خدمت بسزایی برای ارباب خود انجام داده است با کمال ملایمت و خونسردی و آهسته بطور سؤال از او پرسیدم شما می گوید شاه ایران علاقه و احترام زیاد به مذهب اسلام دارد پس چگونه چندین دفعه به قرآن که کتاب آسمانی مسلمانان است در حضور ملت ایران قسم خورد که نسبت به مشروطه و قانون اساسی وفادار خواهد بود و از رژیم مشروطه پشتیبانی خواهد کرد و برخلاف قسم خود مجلس را به توپ بست و حکومت مشروطه را پایمال کرد.

دوم شما می گوید مشروطه مخالف اسلام است و شاه شما مسلمان است و از کاری که مخالف اسلام است اجتناب دارد چه شد که در اول کار خودش قانون اساسی را امضا کرد و به ایمان داشتن به مشروطه قسم یاد کرد.

سوم شما از عدالت و رحم و شفقت شاه ایران مفصل صحبت کردید پس چگونه با کمال بی رحمی برخلاف همه قوانین و سنن ممالک دنیا و برخلاف قانون اساسی مملکت ایران که محمدعلیشاه آنرا امضا کرده و برخلاف قوانین مذهب اسلام ملک المتکلمین بزرگترین خطیب معروف شرق را بدون محاکمه با آن وضع فجیع کشت.

چهارم شما می گوید که دولت انگلیس به شاه پول بدهد تا شاه مردم تبریز را سرکوبی کند مگر مردم تبریز چه گناهی کرده اند که آنها را سرکوبی کنند مردم تبریز همان چیزی را که محمدعلیشاه بدان قسم خورده و حفاظت و حمایتش را برعهده گرفته بود و نقض کرد می خواهند آنها مگر جز آنچه که شاه صدها مرتبه قول داد و قسم خورد و مکرر به سفرای خارجه و ملت ایران اطمینان داد چیز دیگری می خواهند.

این سئوالات من نماینده سیاستمدار شاه ایران را مضطرب و پریشان خاطر کرد و سبیهوت شده بود که در مقابل این سئوالات منطقی که حقیقت محض است چه جواب بدهد چند دقیقه مثل مرد غریقی که برای نجات خود دست و پا می زند بدون آنکه بتواند حرفی بزند رنگ برنگ شد، عاقبت با یک صدایی که گویی از ته قبر بیرون می آید یک سلسله جوابهای بی سروته و بی معنی که هیچکدام آنها قابل نوشتن نیست بمن داد و جلسه ما با نماینده شاه ایران به این نحو خاتمه پیدا کرد.